

Examining the symbols and manifestations of Farr(ah) during the reign of Khosrow Parviz in Ṭabarī's history

Masoud Shavarani ¹ 

1. Corresponding Author, Assistant professor, International University of Islamic Denominations, Tehran, Iran.

E-mail: shavarani@gmail.com

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article	Objective: The concept of Farr(ah) (Khvarenah) is very fundamental in the kingdom of ancient Iran and these kings received legitimacy from it. Farr was a royal and divine attribute, glossed as kayānī, kayī, shāhī, shāhanšāhī, īzadī. Muḥammad ibn Jarīr al-Ṭabarī mentions this concept in the Sasanian history. In this article, the concept of Farah in the kingdom of Khosrow Parviz in Ṭabarī's history is examined. al-Ṭabarī is a great jurist, theologian, commentator and historian who, in addition to the famous history book "Tārīkh al-Rusul wa al-Mulūk", wrote a famous and important commentary on the Qur'an, which was very influential among Muslim commentators. This research can lead to a deeper understanding of some of Ṭabarī's views in his interpretation of the Qur'an. Ṭabarī's history is the first Islamic and Iranian source that narrated the concept of Farr. Ṭabarī was fully aware of "Farr" in ancient Iran, and it can be investigated that this concept may have been transferred by him to Islamic teachings. The data collection method of this research is library and the method of content and text analysis was used. Concepts related to Farrah in the kingdom of Khosrow Parviz according to Ṭabarī's narration include: mountain, wind, elephant, falcon, breaking the Arch of Ctesiphon and dam of the Tigris, Derafsh Kaviani, cane, cloth handkerchief, royal ornament and luxury, crown, wisdom, courage, quince, luck and prophecy.
Article history: Received: 4 July 2024 Received in revised form: 10 August 2024 Accepted: 15 September 2024 Published online: 26 September 2024	
Keywords: Farrah, Khosrow, Parviz, Tabari and symbol.	

Cite this article: Shavarani, M. (2024). Examining the symbols and manifestations of Farr(ah) during the reign of Khosrow Parviz in Ṭabarī's history. *Studies in Comparative Religion and Mysticism*, 8 (2), 107-136

DOI: <http://doi.org/10.22111/jrm.2024.48119.1167>



© The Author(s).

Publisher: University of Sistan and Baluchestan

DOI: <http://doi.org/10.22111/jrm.2024.48119.1167>

Methods:

Method: The data collection method of this research is library and the method of this writing is based on a descriptive-analytical approach and in some cases the hermeneutic method of the Arabic text of Tabarī is used.

Results:

The History of "Tārīkh al-Rusul wa al-Mulūk", known as Tārīkh al-Tabarī, is one of the oldest and most important historical books in Islam. This book was written in Arabic by Muhammad ibn Jarīr al-Tabarī, a prominent historian and commentator who passed away in 310 AH (Hijri calendar). He mentioned the concept of "Farr (Khvarenah)" in his historical writings before the famous Iranian poet Ferdowsi, the author of the Shahnameh. In the section on the history of Iran before Islam, he repeatedly references the concept of Farr(ah) and its signs. This issue has not yet received attention from researchers. Notably, he specifically uses the Arabic word "Bahā'" to refer to Farr(ah). This article exclusively examines the concept of Farr(ah) and its signs in the context of the life of Khosrow Parviz Sasanian. Al-Tabarī points to natural phenomena such as mountains, water, wind, hunting bird, elephant, and quince fruit. In addition, he mentions material objects created by humans such as the Tāq Kasrā, the Derafsh Kāvīyan, the staff, the handkerchief, and curtains, as well as ornaments. He also describes human inner qualities such as bravery, wisdom, goodness, and righteousness, and the final concept is that of "Bakht" (fortune). All the mentioned manifestations of Farr(ah) are noted as symbols of Farr(ah) in various sources and books.

Conclusions:

This article demonstrates that al-Tabari was aware of the concept of Farr(ah) in ancient Iran. Furthermore, he was the first to mention the concept of "Khalīfa Allāh" (God's vicegerent) in his famous Quranic commentary regarding verse 30 of Surah Baqarah. It seems that al-Tabari's interpretation of this verse was influenced by the concept of Farr(ah) from ancient Iran.

بررسی نمادها و نمودهای فرّه ایزدی در زمان پادشاهی خسرو پرویز در تاریخ طبری

مسعود شاورانی^۱

۱. نویسنده مسؤل، استادیار، دانشگاه بین المللی مذاهب اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: shavarani@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	مفهوم فرّه در پادشاهی ایران باستان بسیار اساسی است. این پادشاهان مشروعیت خود را از این مفهوم می‌گرفتند. فرّه ایزدی حالت‌ها و شکل‌های مختلفی داشته است، فرّه کیانی، فرّه شاهی، فرّه پهلوانی، فرّه موبدی و فرّه ایرانی. طبری در تاریخ ساسانی به این مفهوم اشاره می‌کند. در این مقاله فرّه در پادشاهی خسرو پرویز در تاریخ طبری بررسی می‌گردد. طبری، فقیه، الهیدان، مفسّر و مورّخ بزرگی است که علاوه بر کتاب تاریخ مشهور «الرسل و الملوک»، تفسیر قرآن مشهور و مهمی نگاشته است که بسیار بر مفسران مسلمان تاثیرگذار بوده است. این تحقیق می‌تواند به درک عمیق‌تر برخی دیدگاه‌های طبری در تفسیر قرآن او کمک کند. تاریخ طبری نخستین منبع اسلامی و ایرانی که مفهوم فرّه را روایت کرده است. طبری به «فرّه» در ایران باستان کاملاً آگاه بوده است و این نکته قابل بررسی است که شاید این مفهوم توسط او به مفاهیم اسلامی منتقل شده باشد. روش جمع‌آوری داده‌های این تحقیق کتابخانه‌ای است و روش تحقیق کیفی و تحلیل محتوا و روایت است. مفاهیم مرتبط با فرّه در پادشاهی خسرو پرویز به روایت طبری شامل: کوه، باد، فیل، پرنده‌ی شکاری، شکستن ایوان و بند دجله، درفش، عصا، دستمال، تاج، زینت و زین، خرد، راستی، شجاعت، میوه‌ی به، بخت و پیشگویی است.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۴/۱۴	
تاریخ ویرایش: ۱۴۰۳/۵/۲۰	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۶/۲۵	
تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۷/۵	
واژه‌های کلیدی: فرّه، طبری، تاریخ، نماد، خسرو پرویز	

استناد: شاورانی، مسعود (۱۴۰۳). بررسی نمادها و نمودهای فرّه ایزدی در زمان پادشاهی خسرو پرویز در تاریخ طبری. *مطالعات ادیان و عرفان تطبیقی*، ۸

DOI: <http://doi.org/10.22111/jrm.2024.48119.1167> .۱۰۷-۱۳۶ .(۲)



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه سیستان و بلوچستان

مقدمه

نولدکه آلمانی به خاطر اهمیت تاریخ ساسانیان طبری، آن را به آلمانی ترجمه کرد. فصل نسبتاً مفصّل تاریخ ساسانیان و عصر ایشان، دارای ارزش عمده ای است؛ زیرا این فصل تا اندازه‌ای بر مبنای گزارش‌های خوب عربی است که قسمت عمده‌ی آن، با واسطه، از منابع بسیار مهم و قدیم ایرانی گرفته شده است. بهترین توصیف جامع تاریخ ساسانیان همان تاریخ طبری است. گویا طبری از منبع خدای نامک استفاده کرده که اخبار آن طرفدار قانونی بودن سلطنت پادشاهان است. طبری را باید مهم‌ترین منبع حفظ و ثبت خداینامه و کتب مربوط به آن دانست. وی در نقل حوادث این دوره از اخبار دیگری نیز استفاده کرده است که از منابع ایرانی نیستند. سند اصلی طبری در تاریخ پادشاهان حیره که با تاریخ ایران پیوند بسیار نزدیکی دارد، هشام بن محمد معروف به ابن الکلبی است. با توجه به اهمیت مفهوم «فرّه» در مشروعیت شاهان ساسانی و ذکر آن در خدای نامک، بنابراین طبری هم به آن آگاه بوده و هم آن را نقل کرده است. در هیچ کدام از آثار فارسی چاپ شده شامل کتاب «فرّه ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان» نوشته ابوالعلاء سودآور و کتاب «بررسی فرّه در شاهنامه» نوشته بهروز ثروتیان و همچنین مقالات: «فرّه ایزدی، اسطوره‌ای در خدمت سلطه»، «مقایسه‌ی تطبیقی فرّه ایزدی در شاهنامه و مهابهاراتا»، «مقوله‌بندی فرّه ایزدی و تکامل آن تحت تأثیر قرآن»، «تبیین و تحلیل فرّه ایزدی در آثار منثور دوره اسلامی»، «فهم تحول و تطور اسطوره فرّه ایزدی؛ از عهدساسانی تا دوران اسلامی»، «فرهنگ سیاسی و مبانی نظری پادشاهی و سلطنت؛ بررسی تطبیقی فرّه ایزدی و ظل‌اللهی»، «تأثیر جایگاه شاه بر اندیشه دینی در ایران عصر ساسانی (با تأکید بر دین زرتشت)»، «فرّ و فرّه در شاهنامه»، «نمادهای جانوری فرّه در هنر ساسانی»، «فهم تحول و تطور اسطوره‌ی فرّه ایزدی، از عهد ساسانی تا دوران اسلامی» و «مقاله انگلیسی فرّه در ایرانیکا» به فرّه در تاریخ طبری هیچ اشاره‌ای نشده است، علاوه بر این در آثار غیر فارسی تاکنون چاپ شده نیز به مفهوم فرّه در تاریخ طبری پرداخته نشده است. این مقاله برای اولین بار این مساله را بررسی می‌نماید و می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای بررسی تأثیر این مفهوم بر ایده‌ی «خليفة الله في الأرض» پنداشتن خلفای عباسی که نخستین بار توسط طبری، در تفسیر آیه ۳۰ سوره‌ی بقره ارائه گردید (شاورانی، ۱۴۰۱، ص. ۱۲۱ و ۱۲۲؛ ۱۳۹۸، ص. ۱۰۳-۱۱۰) تا به آنها مشروعیت الهی ببخشد (Shavarani, 2019, pp. 149-155; 2024, pp. 182-183).

۱. کوه

در ادبیات باستانی ایران، میان کوه‌ها و خوره (فرّه) کیانی ارتباط نزدیک برقرار است (مجتبایی، ۱۳۹۹، ص. ۱۰۹)؛ در یسنه‌ها همه کوه‌های مزدا آفریده و مخصوصاً کوه «اوشیدرن» به همراه «فرّه کیانی و ناگرفتنی مزدا آفریده» ستایش می‌شوند. (ص. ۱۲۵، ۱۱۷، ۱۱۰، ۱۰۵، ۹۹ و ۱۳۰). همچنین در زامیاد یشت (ص. ۴۸۶ و ۵۰۳) و سی روزهی کوچک (ص. ۶۳۱) از خشنودی کوه مزدا آفریده‌ی «اوشیدرن» و «فرّه کیانی ناگرفتنی مزدا آفریده» سخن گفته شده است. در آبان یشت کوه زرین در همه جا ستوده‌ی «هکر» ستایش می‌شود که اردویسور اناهیتا از بلندای آن فرود آید و اوست که در بسیار فرّه‌مندی، همچون همه‌ی آب‌های روی زمین است (ص. ۳۱۵). در گوش یشت درباره‌ی هوشنگ پیشدادی که دارای فرّه است آمده که در پای کوه زیبای مزدا آفریده البرز صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، پیشکش آورد (ص. ۳۴۵). رام یشت گوید جمشید در پای کوه بلند، سراسر درخشان و زرین هکر، بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، از اهورا مزدا خواست که فرّه‌مندترین مردمان باشد و در میان مردمان، هورچهر باشد (ص. ۴۵۰). آتش‌های سه‌گانه که مظاهر فرّه در این جهان شناخته می‌شدند در سه کوه بزرگ مقام داشتند؛ چنانکه آذرفرنبغ را جمشید بر کوه فرهمند در خوارزم، و آذرگشسب را کیخسرو بر کوه اسنوند در آذربایجان، و آذربرزین مهر را کی گشتاسپ بر کوه ریوند جای داده بود (مجتبایی، ۱۳۹۹، ص. ۱۱۰). هنگامی که جم را ببریدند (بهار، ۱۳۹۱، ص. ۱۱۶ و ۱۱۷) فرّه و آتش او را آذرخره (آذرفرنبغ) در فرهمند کوه در خوارزم نشانید و در پادشاهی گشتاسپ شاه، آن را از خوارزم به روشن کوه کاریان بردند. همچنین فرّه و آتش آذرگشسب در زمان کیخسرو بر فراز کوه اسنوند نشانده شد و فرّه و آتش آذربرزین مهر در زمان گشتاسپ به کوه ریوند نشانده شد (دادگی، ۱۳۹۵، ص. ۹۱).

طبری روایت می‌کند که در جریان جنگ سخت و تن به تن بهرام چوبین با خسرو پرویز در صحرای «دق»، به گفته گبران پرویز به تنگنایی افتاد و بهرام به دنبال او رفت و وقتی پنداشت که به او دست یافته، چیزی که کسی نمی‌داند چه بود، او را از بالای «کوه» برد «والمجوس تزعم أن أبرويز صار إلى مضيق واتبعه بهرام، فلما ظن أنه قد تمكن منه، رفعه إلى الجبل شيء لا يوقف عليه» (طبری، ۱۹۶۷، ج ۲، ص. ۱۸۰). همچنین در تاریخ بلعمی که برگردان فارسی تاریخ طبری است، نقل شود که مغان گویند خداوند فرشته‌ای فرستاد تا پرویز را از دست بهرام نجات

دهد(بلعمی، ۱۳۵۳، ج ۲، ص ۱۰۸۵). فردوسی نجات دهنده‌ی خسرو بر «کوه» را سرورش نامیده است و بدین ترتیب او را پادشاهی مخصوص به لطف و عنایت ربانی قلمداد کرده‌اند(نولدکه، ۱۳۸۸، ص ۳۰۸). در ادامه که طبری بیان می‌کند که منجمان به خسرو پرویز خبر دادند که چهل و هشت سال پادشاهی خواهد کرد؛ باز هم دلالت بر وجود «فرّه شاهی» خسرو پرویز می‌گردد و او دوباره جنگی تن به تن با بهرام نمود و نیزه او را از کفش ربود و به سرش زد تا شکست و بهرام ترسید و دانست که حریف پرویز نمی‌گردد و به سوی خراسان رفت «وذكر أن المنجمین أجمعت أن أبرويز يملك ثمانيا وأربعين سنةً وقد كان أبرويز بارز بهرام فاخطف رحمه من یده وضرب به رأسه حتی تقصف»(طبری، ۱۹۶۷، ج ۲، ص ۱۸۰).

۲. باد

رشن یشت درباره باد گوید که «آنگاه من که اهورا مزدایم همراه باد پیروز، همراه دامویش اوپمن، همراه فرّه کیانی و همراه پاداش مزدا آفریده به یاری تو شتابم»(ص ۳۹۸). ایزد بهرام (وَرثَرغَنَه) که با فرّه (خُورَنَه) به طور تجزیه ناپذیری در یکدیگر آمیخته شده‌اند(نیبرگ، ۱۳۸۳، ص ۷۶)، نخستین بار به کالبد باد شتابان زیبای مزدا آفریده‌ای به سوی زردشت وزید و فرّه نیک مزدا آفریده را آورد. بهرام فره‌مندترین آفریدگاناست(بهرام یشت، ص ۴۳۱). اُشتاد یشت از رابطه‌ی محکم بین فرّه ایرانی، باد و ستاره تشر فرّه‌مند سخن می‌گوید(ص ۴۸۲). در رام یشت آندروای ایزد باد، توسط مردمان فرّه مند هوشنگ، تهمورث، جمشید، فریدون، گرشاسب و هوتوسا ستایش گردیده و از او طلب کامروایی می‌کنند و حتی جمشید از او می‌خواهد که «مرا این کامیابی ارزانی دار که فره‌مندترین مردمان باشم، که در میان مردمان، هورچهر باشم». آندروای در توصیف خود گوید که نامش یابنده‌ی فرّه، فره‌مند و بسیار فره‌مند است(ص ۴۴۸-۴۵۷). بادی که در تصاویر دوره‌ی ساسانی موها، نوارها، دستارها و جامه‌ها را به حرکت در آورده است، در صحنه‌های انتقال پادشاهی و فرّه، برای تداعی وجود فرّه در دوره ساسانی‌ها حضور دارد(سودآور، ۲۰۰۵، ص ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۹، ۱۵، ۲۷، ۵۷).

طبری درباره سوخرا که از بزرگان دربار قباد بود و توسط اسپهبد ری زندانی و سپس کشته شد، این مثل را نقل می‌کند «نقصت ریح سوخرا وهبت لمهران ریح، وذهب ذلک مثلاً»، یعنی باد سوخرا کم شد و باد مهران وزید(طبری، ۱۹۶۷، ج ۲، ص ۹۲). اینجا باد، نشان دور شدن فرّه از سوخرا و نزدیک شدنش به مهران است. همچنین طبری از بادی در زمان خسرو پرویز روایت کند که به لطف خدا اموال شاهان روم در کشتیها را به او رساند و «غنیمت بادها» نام گرفت «ما زادنا الله إلی تلک

الأموال، مما أفاء الله بمنه وطوله علينا من أموال ملوك الروم، في سفن أقبلت بها إلينا الريح، فسميناها فيء الرياح» (طبری، ۱۹۶۷م، ج ۲، ص ۲۲۷). البته طبری در بخش‌های دیگر تاریخ خود نیز از ویژگی الهی باد سخن گفته است. وی گوید که سکینه بادی سخت بود که بر ابراهیم (ع) نازل شد تا مکان خانه خدا را به او نشان دهد «فأرسل عز وجل السكينة، وهي ریح خجوج» (طبری، ۱۹۶۷م، ج ۱، ص ۲۵۱). جای دیگر از رستم سردار ایرانی نقل کند که، شبی در خواب فرشته‌ای دید که از آسمان آمد و کمان‌های پارسیان را به آسمان برد، غمگین بیدار شد و به همراهانش گفت: مگر نمی‌بینید که خدا پیروزی را از ما گرفته و باد همراه دشمن ماست، «رأی رستم من الليل أن ملكا نزل من السماء، فأخذ قسي أصحابه، فختم عليها، ثم صعد بها إلى السماء، فاستيقظ مهموما محزونا، فدعا خاصة فقصها عليهم، وقال: إن الله ليعظنا، لو أن فارس تركوني أتعظ! أما ترون النصر قد رفع عنا، وترون الريح مع عدونا» (طبری، ۱۹۶۷م، ج ۳، ص ۵۲۹) و حتی هنگام کشته شدن رستم ناگهان باد سخت مخالفی وزیدن گرفت و سایه‌بان او را از تختش جدا کرد «وركد عليهم النقع، وهبت ریح عاصف، فقلعت طيارة رستم عن سريره، فهوت في العتيق، وهي دبور، ومال الغبار عليهم، وانتهى القعقاع ومن معه إلى السرير فعضوا به، وقد قام رستم عنه حين طارت الريح بالطيارة إلى بغال» (طبری، ۱۹۶۷م، ج ۳، ص ۵۶۴). طبری از «نعمان بن مقرن» نیز روایت کند که از رابطه «باد»، «برکت خدا» و «پیروزی» سخن گفت؛ زیرا از پیامبر خدا (ص) دیده بود که وقتی به نبرد می‌رفت، ابتدای روز آغاز جنگ نمی‌کرد، شتاب نمی‌کرد تا وقت نماز آید و باد بوزد «أن رسول الله كان إذا غزا فلم يقاتل أول النهار لم يعجل حتى تحضر الصلاة، وتهب الأرواح» و نعمان نیز درنگ کرد تا وقت نماز شد و باد وزیدن گرفت، و او منتظر آمدن «بركة الله» بود «حتى إذا حضرت الصلاة وهبت الأرواح» (طبری، ۱۹۶۷م، ج ۴، ص ۱۱۹).

۳. آب و بند دجله

پرستش ایزد «اپام نیات» در میان اقوام هندوایرانی سابقه‌ی دراز دارد و در کهن‌ترین آثار ودائی هند، اپام نیات (نواده‌ی آب‌ها) آتشی است که در آب‌هاست و با ابرها بالا می‌رود و در فضا به صورت آذرخش ظاهر می‌گردد (مجتبایی، ۱۳۹۹، ص ۹۸). وی فرشته‌ی آب‌ها است و در اعماق آب‌ها زندگی می‌کند (کریستین سن، ۱۳۴۵: ص ۱۲۹؛ و ۱۳۵۵، ص ۴۵) و نگاهبان روشنی و فرّه در بن آب‌ها است. آتش اعماق آب‌ها آذرخشی است که از دل ابرهای پر باران پدید می‌آید و آتش زمینی که به صورت طبیعی گاه از آذرخش پدید می‌آید، طبعاً با این ایزد مربوط دانسته می‌شده است (بهار، ۱۳۹۱: ۴۷۵).

در یسنه هات اوستا چند بار «پام نیات و آبهای مزدا آفریده» ستایش می‌گردد (ص. ۹۶، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۸، ۲۴۸، ۲۶۰) و همچنین در هفتن یشت کوچک «پام نیات و آبهای مزدا آفریده» ستایش می‌شوند (ص. ۲۸۳). در تیر یشت، تشریح به عنوان ستاره‌ی «فره‌مندی» که تخمه‌ی آب در اوست و از نژاد «پام نیات» است، ستایش می‌شود (ص. ۳۳۰) و به دریای فراخ کرت فرود می‌آید (ص. ۳۳۴) و «پام نیات» همراه «فره» در آب آرام گزیده است (ص. ۳۳۷). در زامیادیشته گفته می‌شود که بعد از کشاکش «آذر» اهورایی و اژی‌دهاک، «فره» به دریای «فراخ کرت» (ووروکشه) می‌رود. آن گاه پام نیات آرزو کرد که آن را از دریای ژرف به چنگ آورد. سپس افراسیاب تورانی تباهاکار سه بار نافرجام در پی «فره»، برهنه به دریای فراخ کرت رفت (ص. ۴۹۴ و ۴۹۷). در آبان یشت نیز به «فره» شناور در دریای فراخ کرت اشاره می‌شود (ص. ۳۰۵). زامیادیشته رود هیرمند را فره‌مند می‌خواند (ص. ۴۹۷) و در وندیداد هیرمند درخشان و فره‌مند ستایش می‌شود (ص. ۸۷۲) و رودخانه هیرمند (هئیتومنت) دارنده‌ی خورنه (نیبرگ، ۱۳۸۳، ص. ۷۶) و با صفت «خورهمند» همراه است (مجتبایی، ۱۳۹۹، ص. ۱۰۹). آب‌ها با فره مزدا آفریده از دریای فراخ کرت سرازیر می‌شوند (فروردین یشت، ص. ۴۱۹). اناهیتا نیز بسیار فره‌مند است، همچون همه‌ی آب‌های روی زمین است (آبان یشت، ص. ۳۱۵). خرده اوستا نیز از فره آب‌ها سخن گوید (ماه نیایش، ص. ۶۰۰). در ارداویراف نامه از فره آب‌ها سخن رفته است (ص. ۱۵۲).

طبری روایت کند که خسرو بر دجله با خرج هنگفت بندی ساخته بود. وقتی خداوند پیامبر را برانگیخت صبحگاهی آب، بند را شکست و پرویز با ناراحتی گفت «وانخرقت علی دجله العوراء، شاه بشکست: یقول: الملك انکسر» و کاهنان، منجمان و جادوگران را فراخواند و گفت «انقصمت طاق ملکی من غیر ثقل، وانخرقت علی دجله العوراء، شاه بشکست». منجمان و کاهنان به یکدیگر گفتند که فرستاده‌ای از آسمان آید که این پادشاهی را بشکند «لأمر جاء من السماء، وانه لنبی قد بعث- او هو مبعوث- یسلب هذا الملك ویکسره». خسرو پرویز بند را دوباره طی هشت ماه با هزینه هنگفت ساخت؛ اما ناگهان آب دجله بنا را فروریخت و خسرو پرویز که بالای بند بود از مرگ رهید. او دوباره بند را طی هشت ماه و هزینه هنگفت ساخت، دوباره آب بند دجله را شکست، باز هم کسری از مرگ نجات یافت. در نهایت خسرو از ساخت دوباره بند منصرف شد «ولها عن دجله حین غلبته» (طبری، ۱۹۶۷، ج ۲، ص. ۱۸۸-۱۹۰). شکستن بند توسط آب، نشان دور شدن فره شاهی بود؛ حتی خسرو خود گفت: شاه بشکست.

۴. ایوان مدائن

طبری بیان می‌کند که اراده‌ی خداوند بر این بود که پادشاهی پارس پایان یابد «الأسباب التي حدثت عند إرادة الله إزالة ملك فارس عن أهل فارس» و خدا به سبب محمد (ص) نبوت، خلافت، پادشاهی و قدرت را به مردمان عرب داد «ووطأتها العرب بما أكرمهم به بنبيه محمد ص من النبوة والخلافة والملك والسلطان» (ج ۲، ص ۱۸۸). پس به همین دلیل فرّه شاهی از آنها گرفته شد. ایوان مدائن یکی از نمادهای عظمت، فرّه و شکوه دوره‌ی ساسانی بود. کسی مانند آن بنائی ندیده بود و هنگامی که شاه بار می‌داد، تاج خویش را می‌آویخت و در ایوان می‌نشست «وکان طاق مجلسه قد بنی بنیانا لم یر مثله، وکان یعلق تاجه، فیجلس فیہ إذا جلس للناس». وقتی پیامبر مبعوث شد صبحگاهی ایوان مدائن بدون آن که سنگینی بر آن باشد شکافته شد «فلما أن بعث الله نبیه محمدا ص، أصبح کسری ذات غداة وقد انقصمت طاق ملکه من وسطها من غیر ثقل». خسرو پرویز غمگین شد و گفت ایوان پادشاهی من بدون وجود سنگینی شکافته شد و بند دجله فرو رفت «انقصمت طاق ملکی من وسطها من غیر ثقل، وانخرقت علی دجلة العوراء، شاه بشکست» حتی عبارت فارسی «شاه بشکست» در متن نقل شده است. خسرو کاهنان، منجمان و جادوگران را فراخواند تا دلیل این نشانه‌های شوم را به او بگویند (طبری، ۱۹۶۷م، ج ۲، ص ۱۸۸). ایوان پرشکوه، نماد فرّه بود و شکستن آن، نشان گرفته شدن فرّه شاهی بوده است.

۵. عصا

ایزد «مهر» با مفهوم «فرّه» رابطه نزدیکی دارد. در نقش کوشانی، «مهر» با تاجی پرتوافشان (هینلز، ۱۳۶۸، ص ۱۳۱) و در نقش باستانی دیگر «مهر» (میترا) با هاله‌ای پرتوافشان عصایی در دست دارد و در نخستین نقوش شرقی او عصای شهریاری با خود دارد. همچنین سل (sol) خدای خورشید که منصوب مهر است در فرمانروایی جهان، در سمت راستش عصای فرمانروایی دارد (کومن، ۱۳۸۰، ص ۱۱۱ و ۱۹۶). بر روی مهری، اناهیتا تاجی کنگره‌ای بر سر دارد و در هاله‌ای نورافشان بر روی یک شیر ایستاده است؛ در دست راست یک گل و در دست چپ عصایی گرفته است (بریان، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۵۴۰). در وندیداد، اهورامزدا گوید به جم «اشترا» (عصا) زرنشان بخشید (ص ۶۶۶). در برخی از نقش‌های سنگی هخامنشی، شاه بر تختی نشسته، در دست راست عصای شاهی و در دست چپ گل نیلوفر، نماد فرّه را گرفته است. عصای شاهی علامت فرمانروایی و اقتدار مطلق و در خاور نزدیک، هند و یونان دوران هومری نیز به همین معنی بوده

است (مجتبایی، ۱۳۹۹، ص. ۹۲). در پاسارگاد روی درگاه‌های پیش و پشت ساختمان صحنه‌ای چهاربار نمایانده شده، کوروش در جامه‌ی شاهانه‌ی بلند، با موزه‌ی شاهانه به پا، و چوب‌دستی شاهانه به دست دیده می‌شود (اومستد، ۱۳۷۸، ص. ۸۸). در عبارت‌ی منسوب به کوروش، می‌گوید که «ای کمبوجیه، بدان که عصای زرین، سلطنت را حفظ نمی‌کند، بلکه یاران صمیمی برای پادشاه بهترین و مطمئن‌ترین تکیه‌گاه هستند» (گزنفون، ۱۳۸۳، ص. ۲۶۸). در مطلبی به نقل از بابلیان درباره‌ی کمبوجیه آمده است «کمبوجیه به پرستشگاه نبو در بابل رفت، آنگاه که کمبوجیه دستان نبو را گرفت، این بغ به او چوب‌دستی راستکاری را پیشکش نمود، سپس شاهپور چوب‌دستی را به مردوک پیشکش کرد و پس از آن که خود دستان مردوک را گرفت و در برابر او کرنش نمود چوب‌دستی را باز یافت» (اومستد، ۱۳۷۸، ص. ۱۱۹). سپاهیان داریوش اول در آسیای مرکزی دچار تشنگی شدیدی شدند، داریوش برای توسل به خدایان در هنگام طلوع خورشید از کوهی بسیار بلند بالا رفت و عصایش را در خاک فرو برد و ردای سلطنتی و تاج خود را بر عصای خود گذاشت. او از خدای آپولون درخواست آب کرد، سپس باران شدیدی بارید (Briant, 2015, p. 318). در تصویری در تخت جمشید داریوش چوب‌دستی بلند و باریک طلائی با قبه‌ی گوهرنشان در دست راست و در دست چپ گل نیلوفری که دو غنچه دارد گرفته است. همچنین داریوش با چوب‌دستی و گل نیلوفر به مهمانان خوش آمد گوید (اومستد، ۱۳۷۸، ص. ۲۴۷ و ۲۹۲) و بر اساس روایت گزنفون، شاه هخامنشی در دست راست، چوب‌دستی زرین، بلند و گره دار و در دست چپ گل نیلوفری با دو غنچه نگاه داشته است (اومستد، ۱۳۷۸، ص. ۳۸۴). پلوتارک درباره‌ی اردشیر دوم گوید که اندکی بعد از مرگ داریوش دوم، برای انجام تشریفات رسیدن به پادشاهی به پاسارگاد رفت، و در آئین ویژه‌ای عصایی به دست راست و شکوفه نیلوفر آبی به دست چپ گرفت (Wieshöfer, 2001, p32). در تصویر سکه‌ی بگداد^۱ یکم از سلسله فرترکه^۲ فرمانداران پارس در جنوب ایران در دوره‌ی سلوکیان، در حالی که عصای شاهی به دست راست دارد و جام نوشیدنی به دست چپ، و بر تخت نشسته، پرچم شاهی و درفش کاویانی در کنار او افراشته است (Worldhistory, 2014; Wikipedia, 2023). بر پشت نوعی از سکه چهاردرهمی، فرهاد سوم اشکانی، بر تخت نشسته و عصای قدرت را در دستی و شاهینی به دست دیگر دارد و الهه‌ای حلقه‌ی

^۱ . Bagadates (Baydad)

^۲ . Frataraka

تاج را بالای سر شاهنشاه پارت نگه داشته است (بیانی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۴۱ و ۸۲) و پشت سکه دیگر اشکانی، زئوس بر تخت نشسته و عصای قدرت را به دست چپ گرفته و شاهینی که نشانه‌ی فرّه و پیروزی است، به دست راست گرفته است (بیانی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۶۶). در سکه چهاردرهمی اشکانی، ارد بر تخت نشسته و در مقابل او الهه‌ای که تاج کنگره‌دار بر سر دارد، در حال احترام بر زمین زانو زده و دستش را به سوی شاهنشاه دراز کرده و با دست دیگر عصای سلطنتی را گرفته است (بیانی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۸۸). در سکه‌ای فرهاد چهارم بر تخت نشسته در یک دست عصای سلطنت و در دست دیگر نشانه‌ی پیروزی (مجسمه‌ی فرشته‌ای بالدار) را که حلقه‌ی شهریاری را به وی تفویض می‌کند گرفته است. در دیگری، فرهاد چهارم بر تخت نشسته، در دست عصای سلطنت دارد (بیانی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۹۴). در سکه دیگری، تیرداد بر تخت نشسته و در مقابل او الهه‌ای که عصای سلطنت را به دست دارد، ایستاده است (همان، ج ۲، ص ۹۷). تصویر ارد دوم اشکانی روی سکه‌ای که نواری گره خورده (نماد فرّه) بر پشت تاج دارد، پشت سکه، ارد بر تخت نشسته و عصای سلطنت در دست دارد (بیانی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۱۰۳). در نقش رجب اهورا مزدا حلقه‌ی سلطنتی در دست راست دارد و عصای پادشاهی در دست چپ و هر دو علامت پادشاهی را به شاهنشاه ساسانی عطا می‌کند. در نقش رستم، عصای پادشاهی در دست چپ اهورا مزدا و حلقه سلطنتی مزین به نوارهای چین‌دار در دست راستش است (کریستین سن، ۱۳۸۵، ص ۶۲ و ۶۳).

طبری از حسن بصری روایت کند که یاران پیامبر از او پرسیدند که حجت خدا بر خسرو درباره تو چیست؟ پیامبر فرمود خداوند فرشته‌ای سوی خسرو پرویز فرستاد «بعث إلیه ملکا فأخرج یده من سور جدار بیته الذی هو فیه یتلألاً نورا، فلما رأها فزع، فقال: لم ترع یا کسری، إن الله قد بعث رسولا وأنزل علیه کتابا فاتبعه تسلّم دنیاک و آخرتک، قال: سأنظر» و روایت دیگری از زهری نقل کند که آن فرشته «عصایی» همراه داشت «بعث الله إلی کسری ملکا وهو فی بیت إیوانه الذی لا یدخل علیه فیه، فلم یرعه إلا به قائما علی رأسه فی یده عصا، بالهاجره فی ساعته التی کان یقیل فیهها، فقال: یا کسری أتسلم أو أكسر هذه العصا! فقال: بهل بهل، فانصرف عنه». خسرو بعد از رفتن فرشته، نگهبانان را با خشم بازخواست نمود؛ ولی آنان گفتند هیچ مردی را ندیده‌اند. سال بعد در همان زمان «فقال له کما قال له، ثم قال له: أتسلم أو أكسر هذه العصا؟ فقال: بهل بهل بهل، ثلاثا، فخرج عنه». خسرو پرویز دوباره نگهبانان را با خشم خواست و آنان گفتند که هیچ کس را ندیده‌اند، در سال سوم هم در همان زمان دوباره آن فرشته آمد «قال: أتسلم أو أكسر هذه العصا؟ فقال: بهل بهل، قال: فکسر العصا، ثم

خرج؛ اما چون خسرو تسلیمش نشد، او «عصا» را شکست و این نابودی پادشاهی‌اش بود و پسرش او را کشت. طبری در روایت دیگری گوید که شبی کسری در ایوان خفته بود که مردی با «عصا» آمد «إذ أقبل رجل یمشی معه عصا، حتی قام علی رأسه، فقال: یا کسری ابن هرمز، إنی رسول الله إلیک أن تسلّم، قالها ثلاث مرّات- وکسری مستقلق ینظر إلیه لا یجیبه، ثم انصرف عنه؛ خسرو نگهبانان را خواست، آنان گفتند هیچ کس را ندیده‌اند، سال بعد هم در همان وقت چنین شد، «هو قائم علی رأسه، ومعه عصا، وهو یقول له: یا کسری بن هرمز، إنی رسول الله إلیک أن تسلّم، فأسلم خیر لک- قال: وکسری ینظر إلیه لا یجیبه- فانصرف عنه»، و سال بعد در همان شب، «هو قائم علی رأسه، وهو یقول: یا کسری بن هرمز، إنی رسول الله إلیک أن تسلّم، فأسلم خیر لک، قالها ثلاث مرّات وکسری ینظر إلیه لا یجیبه قال: یا کسری إنک قد أبیت علی، والله لیکسرنک الله کما أکسر عصای هذه، ثم کسرها وخرج» این بار فرشته، «عصا» را شکست و رفت و طولی نکشید که پسرش او را کشت (طبری، ۱۹۶۷م، ج ۲، ص ۱۹۱-۱۹۳). در هر دو روایت تأکید بر شکسته شدن «عصا» است که یکی از نمادهای فره شاهی است.

۶. درفش

درفش شاهی نشان فره‌مندی بوده است. گرنفون گوید درفش کوروش و پادشاهان پارس عقابی بود از طلای ناب بر نیزه بلندی با پرهای بزرگ که از همه سو گسترده بود (ص ۱۹۳ و ۱۹۴). پرنده شکاری فره‌مند بوده است. همچنین در سکه‌ای بگداد یکم از سلسله فرمانداران پارس فرترکه در جنوب ایران در دوره‌ی سلوکیان، بر تخت نشسته و عصای شاهی به دست راست دارد، پرچم شاهی و درفش کاویانی نیز در کنار او است (Worldhistory, 2014; Wikipedia, 2023). درفش ساسانیان، پیش‌بند چرمی کاوه‌ی آهنگر بود بر نیزه‌ای که «درفش کاویان» نام داشت (کریستین سن، ۱۳۵۵، ص ۶۷). این علم پوستی یا چرمی، روی آن کاملاً از تزئینات پوشیده شده بود (نولدکه، ۱۳۸۸، ص ۳۰۱).

خوارزمی گوید که از پوست خرس یا از پوست شیر بوده و پادشاهان پارس به آن تیمن و تبرک می‌جستند و با طلا و جواهر گران قیمت تزئین شده بود (خوارزمی، ص ۱۳۷). ثعالبی گوید فریدون دستور داد تا تکه‌ی چرم کاوه را با طلا و گوهرها تزئین کنند. در دوران فریدون و پادشاهان پس از او، لشکریان درفش کاویان را به فال نیک و در بزرگداشت آن پیشی می‌گرفتند و از آن نیرو می‌گرفتند. سرآمد زیورها و مایه‌ی اعجاب روزگار گشت. آن را پیشاپیش خود می‌بردند و جز به بزرگ‌ترین

فرمانده نمی‌سپردند و در پایان، درفش را به گنجینه دارش که بسیار محتاط بود می‌سپردند، تا زمان یزدگرد (ثعالبی، ص ۳۸ و ۳۹). بلعمی نیز گوید که فریدون علم کاوه را برای فال در خزینه نهاد، و هنگام جنگی بزرگ برای پادشاهان باعث پیروزی بود، و بسیار گوهر و یاقوت بر آن آویخته، تا زمان یزدگرد و چیز تابان را درفش خوانند (بلعمی، ج ۱، ص ۱۴۸). از فریدون نقل است که گفت درفش کاویانی فره، همای نصرت و پیروزی دارد. شاهان پارس آن را به فال می‌داشتند و برافراشتن آن را در میدان جنگ موجب پیروزی می‌دانستند (قزوینی، ۱۳۸۳، ص ۱۴۴) و بعد از فریدون همواره در جنگ‌ها دیده و دل شاهان پارس و سپاهیان به دیدن آن روشن و قوی می‌شد (خواندمیر، ج ۱، ص ۱۸۲). همانطور که ملاحظه شد درفش نشان فره‌مندی و فال و تبرک بوده است. در شاهنامه درفش با وصف «همایون» و «خجسته» آمده است:

همان با درفش همایونشاه هم انگشتر تور با من به راه

سوی گرگساران شد و باختر درفش خجسته برافراخت سر

طبری گوید، کابی از اهل اصفهان به خاطر دو پسرش، به خشم آمد و عصایی گرفت و پوستی بر آن آویخت و مردم را به پیکار بیوراسب خواند و بسیاری گرد او آمدند و چون کابی پیروز شد، مردم پرچم را مبارک دانستند و بر آن افزودند تا پرچم بزرگ شاهان پارس شد و آنرا متبرک شمردند و درفش کاویان نامیدند و تنها در حوادث بزرگ به دست شاهزادگان افراشته می‌شد «أخذ عصا کانت بیده، فعلق بأطرافها جرابا کان معه، ثم نصب ذلک العلم، ودعا الناس إلی مجاهدة بیوراسب ومحاربتة، فأسرع إلی إجابته خلق کثیر، لما کانوا فیه معه من البلاء وفنون الجور، فلما غلب کابی تفاعل الناس بذلک العلم، فعظموا أمره، وزادوا فیه حتی صار عند ملوک العجم علمهم الأكبر الذی یتبرکون به، وسموه درفش کابیان، فکانوا لا یسیرونه إلا فی الأمور العظام، ولا یرفع إلا لأولاد الملوک إذا وجهوا فی الأمور العظام» (طبری، ۱۹۶۷، ج ۱، ص ۱۹۸). همچنین طبری روایت کند که کیخسرو در جنگ با افراسیاب، درفش کاویان را به گودرز داد و پیش از آن هیچیک از پادشاهان این درفش را به سرداری نداده بود و در کارهای بزرگ آنرا به شاهزادگان می‌سپاردند «ودفع إلیه یومئذ العلم الأكبر الذی کانوا یسمونه درفش کابیان، وزعموا أن ذلک العلم لم یکن دفعه أحد من الملوک إلی أحد من القواد قبل ذلک، وإنما کانوا یسیرونه مع أولاد الملوک إذا وجهوهم فی الأمور العظام» (طبری، ۱۹۶۷، ج ۱، ص ۵۱۱). طبری روایت کند که در مصاف ایرانیان و مسلمانان، «بهمن جادویه» فرمانده ایرانی درفش کاویان را به دست داشت (ج ۳، ص ۴۵۴) بهار در شرح مجمل التواریخ و القصص می‌گوید که

«جاذویه» لقب دارنده ی مقام «سربند» است (ج ۱، ص ۹۷). سربند نماد «فرّه» بوده است و دارنده آن، حامل درفش بوده است. طبری درباره درفش کاویان نزد «خسرو پرویز» گوید هنگامی که بهرام چوبین که بر ساحل رود نهروان ایستاده بود، زینت و تاج خسرو و درفش کاویان، پرچم بزرگ پارسیان، را که بر سرش افراشته بود و بندی و بسطام و دیگر بزرگان همراهش را دید، که سلاح و اسبان خوبی داشتند غمگین و خشمگین شد «ولما رأى بهرام بزة كسرى وزينته والتاج، يسايره معه درفش كابين علمهم الأعظم منشورا، وأبصر بندويه وبسطام وسائر العظماء وحسن تسليحهم وفراهة دوابهم، اکتأب لذلك» (طبری، ۱۹۶۷ م، ج ۱، ص ۱۷۸). در اینجا درفش همراه خسرو پرویز دارای نشان فرّه شاهی است و بهرام از آن محروم بود.

۷. دستمال و پرده

در دوره ی ساسانی شاه سرشتی ایزدی دارد؛ زیرا فرّه سلطنت از آن اوست. شاه مقدس و فوق مردمان است. شاه بی فرّه یعنی مورد اعتماد خدایان و مخصوصا اهورا مزدا نیست و معمولا کشته شده یا از سلطنت برکنار شده است (بهار، ۱۳۹۱، ص ۵۰۳). به همین دلیل آدابی در مقابل شاه فرّه مند رعایت می شد، بدین ترتیب که بعد از رخصت او، فرد وارد می شد و پارچه سفید و پاکی از آستین بیرون آورده بر دهان می گرفت، این دستمال را پدّام (به زبان اوستائی پَئیتی دانّه) می گفتند و در مقابل اشیاء و عناصر مقدس و غیره به دهان می گرفتند، تا نَفَس موجب پلیدی آن شیء یا عنصر (در این مورد فرّه شاهی) نشود. سپس آن شخص نزدیک می شد و در مقابل شاه به خاک می افتاد تا اجازه برخاستن یابد. شاهان ساسانی را اَشْمَابَعان (شما موجودات الهی) خطاب می کردند (کریستنسن، ۱۳۸۵، ص ۲۸۸). در ماجرای زندانی شدن خسرو پرویز به دست شیرویه، وی با پرده ای مخصوص از دید دیگران دور نگه داشته می شد «إن كان لنا إذن وحجب فليس شیرویه بملک؛ فرجع جلینوس فرغ السستر الذی كان دون کسری، فدخل علیه». همچنین وقتی اسفادجشنس نزد خسرو رفت، دستمال سفید پاکیزه ای از آستین درآورد و بر چهره اش گرفت و چون او را دید به خاک افتاد و سجده کرد «کساء کان لایسه، وأخرج من کمه ششتقة بیضاء نقیه، فمسح بها وجهه، ثم دخل علی کسری، فلما عاین کسری، خر له ساجدا، فأمره کسری بالانبعاث» (طبری، ۱۹۶۷ م، ج ۲، ص ۲۲۰ و ۲۲۱).

۸. تاج، زینت و زیب

یکی از معانی «فرّه»، «شکوه» است (فرای، ۱۳۷۵، ص. ۲۴). در رام یشت بر زینت‌ها و نمادهای شاهانه تاکید می‌شود و درباره‌ی اهورامزدا بخشنده‌ی «فرّه» و هوشنگ، تهمورث، جمشید و فریدون که دارندگان «فرّه» هستند، گفته می‌شود که آن‌ها بر «تخت زرین»، «بالش زرین» و «فرش زرین» نشسته‌اند (ص. ۴۴۷-۴۵۱). همچنین در زامیادیشت درباره «گرشاسب» و «هوتوسا» گفته می‌شود که آنها بر «تخت زرین»، «بالش زرین» و «فرش زرین» نشسته‌اند (ص. ۴۵۲ و ۴۵۳). در ارداویراف نامه درباره فرّه و زینت نقل می‌شود «دیدم جهان عالی اهلوان را، روشن و پر از آسایش و فراخی، با بسیار گل خوشبوی، همه زینت یافته و همه شکفته و روشن و پرفره (درخشش)» (فصل ۱۵، ص. ۶۱). رابطه‌ی بین فرّه و زینت برای شاهان مهم بود؛ زیرا فرمانروایی که محتاج به تثبیت موقعیت خود بود، همواره کوشش می‌کرد که فرّه و تأیید الهی را با بالاترین درجه نشان دهد، پس به ناچار انواع نمادهای فرّه گسترش پیدا نمود (سودآور، ۲۰۰۵، ص. ۱۳۶). پلوتارک گوید وقتی اردشیر (دوم) برای تاج‌گذاری به پاسارگاد رفت، انتخاب معبد اناهیتا و یاری خواهی از اهورامزدا در جریان مراسم، نمود آیینی ایده‌ی حق الهی پادشاهی بود. در مرحله‌ی اعطای مقام پادشاهی، شاه جدید نمادهای قدرت را دریافت می‌نمود، مانند پوشیدن تن پوش‌ها و پای پوش‌هایشاهی، بر سر گذاردن تاج بلند ارغوانی شاهانه، به دست گرفتن عصایی در دست راست و شکوفه گل در دست چپ، و حمل زوبین و کمان. جامه‌ی شاه هم نمادی از قدرت سلطنت او بود (Wiesehöfer, 2001, p32,53). نولدکه معتقد است که ساسانی‌ها، برای حفظ احترام و اعتبار قدرت پادشاهی تشریفات سخت، پرشکوه و کوبه‌ی درباری بزرگی برپا کردند. مانند منظره‌ی حضور سیف بن ذبیح بن نذر انوشیروان. تاج‌های عجیبی که بر سر شاهان در روی سکه‌ها و دیگر آثار دیده می‌شود با وصفی که در موضع مذکور گفته شده است مطابقت دارد (نولدکه، ۱۳۸۸، ص. ۴۸۱). به نظر می‌رسد که تاج شاهی، بازتابی نمادین از مفهوم شکوه الهی پادشاهی، فرّه (خورّه) بود که تصور می‌نمودند با قدرتی ویژه و الهی مشروعیت پادشاهی را به پادشاه می‌بخشد. دیگران با دیدن صحنه‌ی پر ابهت تاج شاهی بر سر شاه ساسانی به حیرت می‌افتادند (Shaked, PP. 75-82). شاپور دوم در میدان جنگ به جای تاج، سر قوچ طلا گرفته‌ی مرصع به جواهر بر سر گذاشت. بنا به گفته‌ی یوحنا کروستوم (یحیی زرین دهان) شاه ساسانی ریشی زیب داده به طلا داشت و «عجیب و غریب» جلوه می‌کرد (نولدکه، ۱۳۸۸، ص. ۴۸۱). تئوفیلاکت درباره تاج‌گذاری هرمز چهارم جانشین انوشیروان که با جامه‌های گرانبها بر تخت نشست، گوید که

«تاج طلائی مرصع به جواهر بر سر داشت، پرتو زبرجدهای آن که از مروارید غلتان محصور بود، چشم را خیره می‌کرد و گوهرهایی که بر موی او قرار داشت، نور موج خود را با شعاع حیرت زای زمردها چنان آمیخته بود که بیننده از شدت حیرت، تقریباً از مشاهده عاجز می‌شد. شاه شلواری زربافت پوشیده بود که بهایی گزاف داشت، به طور کلی جامه او، تا جایی که شکوه سلطنت و خودنمایی اقتضا می‌کرد، فرّه و بهاء و جلال بود (Theophylact, p.141).

طبری درباره انوشیروان گوید که او در ایوان می‌نشست و تاج در آنجا مانند ظرف بزرگی بود که یاقوت، زمره، مروارید، طلا و نقره در آن به کار رفته و با زنجیر طلا از سقف آویزان بود؛ زیرا گردن تحمل آن را نداشت و تاج بپرده‌ها پوشیده بود و وقتی شاه در جای خود می‌نشست، سر را داخل تاج می‌کرد و پرده را کنار می‌زدند و هر کس او را می‌دید، از هیبتش به خاک می‌افتاد «وکان کسری إنما یجلس فی ایوان مجلسه الذی فیہ تاجه، وکان تاجه مثل القنقل العظیم، مضروباً فیہ الیاقوت والزبرجد واللؤلؤ والذهب والفضة، معلقاً بسلسله من ذهب فی رأس طاق مجلسه ذلک، کانت عنقه لا تحمل تاجه، إنما یستر بالثیاب حتی یجلس فی مجلسه ذلک، ثم یدخل رأسه فی تاجه، فإذا استوی فی مجلسه کشف الثیاب عنه فلا یراه رجل لم یره قبل ذلک إلا برک هیبة» (طبری، ۱۹۶۷، ج ۲، ص ۱۴۰). از دیگر زینت‌های فرّمنندی این بود که شاه و مقامات بلندپایه‌ی دیگر ساسانی برای نشستن نازبالش‌هایی داشتند. شمایل‌های ساسانی، شاه را در حالی نشان می‌دهند که در زیر و پشتش نازبالش‌هایی قرار دارد و شاه بر آنها تکیه داده و این برای مقامات یهودی آن دوره نیز ذکر شده است. بنابراین این ویژگی نه تنها نماد ثروت و تجمل، بلکه نشان مقام بالا نیز بوده است (Shaked, pp. 75-81). طبری روایت کند که خسرو پرویز بر سه نازبالش ابریشمین سرخ رنگ لمیده بود، وقتی میوه فرّمند «به» بر زمین افتاد و خسرو گفت این به از نازبالش‌ها به قالی و از آنجا به فرش و سپس به خاک غلتید. این نشانه‌ی آن است که پادشاهی از من گرفته شود «کان کسری جالسا علی ثلاثه أنماط من دیباج خسروانی منسوج بذهب، قد فرشت علی بساط من إبریسم، متکناً علی ثلاث وسائل منسوجه بذهب» (طبری، ۱۹۶۷، ج ۲، ص ۲۲۱). زیرا به نماد «فرّه» بوده است و غلطیدن آن از روی تخت، نازبالش‌ها و قالی که آنها هم نمادهای «فرّه» هستند، نشان از دست دادن فرّه شاهی است. علاوه بر این، پیوند فرّه و زینت در هنگام رویارویی بهرام چوبین و خسرو پرویز اهمیت دارد، وقتی خسرو و اطرافیانش خود را تزئین کردند «فتزینوا وتسلحوا» و زینت و تاج کسری در کنار درفش

کاویان قرار گرفت «ولما رأی بهرام بزه کسری وزینته والتاج، یسایره معه درفش کابیان علمهم الأعظم منشورا» (طبری، ۱۹۶۷م، ج ۲، ص ۱۷۷ و ۱۷۸). فردوسی نیز اشاره به رابطه ی فرّه و تاج و تخت می‌کند:

پرستش کنم تاج و تخت ترا همان فر و اورنگ و بخت ترا

۹. فیل

در روایات اسلامی رام کردن فیل و از صحرا به شهر آوردن آن به فریدون نسبت داده شده است (تفضلی، ۱۳۵۴، ص ۱۲۶). بر روی سکه‌های برنزی اشکانی، تصویر نیم رخ ارد و پشت سکه نقوش الهه‌ی پیروزی همراه حلقه‌ی سلطنت و فیل و سرفیل ترسیم شده است (بیانی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۹۰). در دوره ساسانی فیل اهمیت بیشتری می‌یابد (تفضلی، ۱۳۵۴، ص ۱۲۶) و در کارنامه اردشیر بابکان آمده است که بابک شبی در خواب دید که ساسان بر فیل سفید آراسته‌ای است و هر که در کشور پیرامون او ایستاده وی را نماز می‌برد و ستایش می‌کند. خواب گزاران گفتند آن که این خواب را درباره‌اش دیده‌ای او یا فرزندانش به پادشاهی کیهان می‌رسند؛ زیرا خورشید و فیل سفید آراسته نشان چیرگی و پیروزی است (ص ۱۷۶). همچنین در آخر جهان شاه بهرام ورجاوند که از یاوران سوشیانس است با هزار فیل از هندوستان می‌آید (تفضلی، ۱۳۵۴، ص ۱۲۷). او از دوده‌ی کیان و خود سر فیلبانان است و به آئین خسروان درفش آراسته همراه دارد (متون پهلوی، ص ۱۹۰ و ۱۹۱). طبری روایت کند که «فرمیشا» پادشاه هند در سال سی و ششم پادشاهی خسرو نامه‌ها و هدایایی برای او و فرزندانش فرستاد. هدیه شیرویه یک فیل، شمشیر و شاهین سفید و دیباچه‌ای زربفت بود «وکانت هدیده لک- فاذکرها- فیلا، وسیفا، وبازیا أبيض، و دیباچه منسوجه بذهب» و در نامه او به زبان هندی نوشته بود که محتوای آن را نماند و خوشنود و آسوده خاطر باشد که به ماه آذر و روز دیباذر در سال سی و هشتم پادشاهی خسرو، او پادشاه گردد «أبشر وقر عینا، وانعم بالا، فاینک متوج ماه آذر روز دیباذر سنه ثمان و ثلاثین من ملک کسری، ومملک علی ملکه وبلاده» (طبری، ۱۹۶۷م، ج ۲، ص ۲۲۳). همانطور که ملاحظه شد اینجا فیل نماد فرّه شاهی است.

۱۰. پرنده شکاری

ایزد مهر با مفهوم «فرّه» رابطه مهمی دارد، مهر یشت هم بیان می‌کند که بین شاهین و «مهر» ارتباط وجود دارد و بیان می‌شود که تیرهایی که با پر شاهین ساخته شده‌اند، فقط وقتی به هدف می‌رسند که «مهر» خشنود باشد (ص ۳۶۲) و در ادامه گفته می‌شود که «مهر»، تیرهای نشانده

به پر شاهین، به «اَشَوَنان» می‌بخشد (ص. ۳۷۷). ایزد «بهرام» یا «وَرِثَرُغَنَه» نیز با مفهوم «فرّه» ارتباط دارد و او هفتمین بار به صورت مرغ «وَارِغَن» آشکار می‌گردد (نیبرگ، ۱۳۸۳، ص. ۷۳). وارِغَن تندترین، بلند پروازان و سبک پروازترین است. تنها اوست که خود را از تیر پیران می‌رهاند. سپیده دمان، با شهپر آراسته به پرواز درآید. اهورا مزدا به زردشت گوید که برای امان از جادوی بدخواهان «پری از مرغ «وَارِغَن» بزرگ شهپر بجوید و آن را بر تن خود بساود و با آن پر جادویی دشمن را ناچیز کند. کسی که استخوانی یا پری از این مرغ دلیر با خود داشته باشد، هیچ مرد توانایی او را از جا به در نتواند برد و نتواند کشت. آن پر مرغکان مرغ به او پناه دهد و بزرگواری و «فرّه» بسیار بخشد. آن کس که این پر با اوست، همگان از او هراسانند؛ همان سان که همه‌ی دشمنان از اهورا مزدا بیمناکند (بهرام یشت، ص. ۴۳۴ و ۴۳۸). در زامیاد یشت گفته شده است که سه بار «فرّه» جمشید، جم پسر ویونگهان به کالبد مرغ «وَارِغَن» به بیرون شتافت (ص. ۴۹۰ و ۴۹۱). بنابر روایت «غُر السیر» پر تیر آرش از بال عقاب تهیه شده بود (نعالی، ص. ۱۳۳). گزنفون گوید که وقتی کوروش و کمبوجیه در نزدیکی مرز ایران در حال گفت و گو بودند، عقابی در سمت راست اردو نمایان شد و آنها را هدایت کرد و آنها خدایان را ستایش کرده و پیروزی و توفیق خود را مسألت نمودند (ص. ۴۵). بار دیگر وقتی کوروش در مرز ارمنستان بود، خرگوشی از تل خاک بیرون جست و عقابی تیزپر بر آن فرود آمد و در چنگالش گرفت. کوروش این واقعه را به فال نیک گرفت، شکر خدا نمود، آن گاه رو به یاران خود کرد و گفت: «خدا بشارت داد که شکار نیکویی خواهیم داشت» (ص. ۶۷). کلاه خود آبراداتاس سردار کوروش نیز پر عقابی داشته است (ص. ۱۸۷) و درفش کوروش عقابی از زر ناب که بر نیزه بلندی بود و پره‌های بزرگش را از همه سو گسترده بود و این علامت درفش جنگی پادشاهان پارس بود (ص. ۱۹۳ و ۱۹۴). در سنگ نوشته‌ی بیستون، داریوش ایستاده است، اهوره مزدا با بال‌های گشوده، درون حلقه‌ای بادم و دو بال و پای مرغ شکاری که تاجی بر سر و در دست راست حلقه سلطنت دارد و آن را به شاه پیشکش می‌کند (لوکوک، ۱۳۸۲، ص. ۸۶ و ۱۹۳) و در تصویر مهر سه زبانه‌ی داریوش، او روی ارابه، تیری از کمان به شیری زده است و اهوره مزدا با دو بال و پای عقاب در بالا است (لوکوک، ۱۳۸۲، ص. ۲۰۲). همانطور که در بخش قبل بیان شد طبری روایت کند که «فرمیشا» پادشاه هند پرنده شکاری سفیدی «بازیا ابیض» برای شیرویه فرستاده بود تا به او مژده پادشاهی دهد.

۱۱. شجاعت

بهرام که با فرّه در ارتباط نزدیک است، دهمین بار به صورت مرد جنگی شکوهمندی در می‌آید (نیبرگ، ۱۳۸۳، ص. ۷۳). در آراء و آرمان‌های اجتماعی ایرانیان، بایسته‌ی مقام شاهی آن بوده است که کمالات رزمیاری در شخص شاه تحقق یافته باشد (مجتبایی، ۱۳۹۹، ص. ۹۱ و ۹۲). پادشاهان ساسانی هنگام جنگها در جلوی سپاه قرار می‌گرفتند تا ثابت کنند که به سبب دلیری و مهارت‌های نظامی، فرّه کیانی دارند و الطاف خدایان شامل حالشان است. شاهان در نقش برجسته‌ها و ساغرهای سیمین، خود را رزمنده نشان داده‌اند (ویسهوفر، ۱۳۷۸، ص. ۲۴۴). طبری درباره خسرو پرویز گوید که او از همه شاهان پارسی در شجاعت برتر بود، و چنانکه گویند هیچ پادشاهی در قدرت و پیروزی مانند او نبود. به همین جهت او را پرویز گفتند که به معنی پیروز است «کان من أشد ملوکهم بطشاً، وأنفذهم رأياً، وأبعدهم غوراً، وبلغ - فیما ذکر - من البأس والنجدة والنصر والظفر وجمع الأموال والکنوز و مساعدة القدر و مساعفة الدهر إياه مالم یتھیا لملک أكثر منه، ولذلک سمی أبرویز، و تفسیره بالعربیة: المظفر». طبری درباره‌ی بهرام چوبین سردار ایرانی دارای فرّه پهلوانی، که در جنگ با تیری شابه شاه ترکان را کشت، ولی در زمان خسرو پرویز مدعی پادشاهی شد، گوید که دارای شجاعت بود «إن المارق بهرام قد أظننا ومعه الشجاعة والنجدة» (طبری، ۱۹۶۷، ج. ۲، ص. ۱۷۵-۱۷۷). اما شجاعت خسرو پرویز چنین بیان می‌شود که او شجاعانه در دفاع از خود، سه جنگاور بسیار چابک و دلیر ترک را که به او حمله کردند می‌کشد «کان فیهم ثلاثة نفر من وجوها لأتراك لا یعدل بهم فی فروسیتهم وشدتهم من الأتراك أحد، قد جعلوا لبهرام قتل أبرویز فلما کان الغد من لیلة البیات وقف أبرویز و دعا الناس إلى حرب بهرام فتناقلوا علیه، قصده النفر الثلاثة من الأتراك، فخرج إلیهم برویز فقتلهم بیده واحدا واحدا» و همچنین «فلما رآه الأتراك الثلاثة قصده، فقتلهم بیده أبرویز» (طبری، ۱۹۶۷، ج. ۲، ص. ۱۷۶ و ۱۷۸).

۱۲. نیکی و راستی

اوستا گوید که «فرّه» جمشید بعد از گناه از او جدا شد (زامیادیش، ص. ۴۹۰). او حتی در چهره‌اش فرّه‌مند بود و طبق روایت طبری «شید» در «جمشید» یعنی شعاع، و او را به سبب جمالش چنین لقب دادند «الشید معناه عندهم الشعاع، لقبوه بذلک فیما زعموا لجماله» (طبری، ۱۹۶۷، ج. ۱، ص. ۱۷۴)؛ اما طبری گوید که جمشید وقتی مرتکب گناه شد «إنه طغی وبغی» (طبری، ۱۹۶۷، ج. ۱، ص. ۱۷۸)، فرّه ایزدی از او جدا گشت، «فقد مکانه بهاء وعزه»، طبری کلمات عربی «بهاء و عزّ»

را به عنوان معادل «فرّه» بیان می‌کند. بعد از گناهش، فرشتگان خداوند از او جدا شدند «وتخلت عنه الملائكة الذين كان الله أمرهم بسياسة امره» (طبری، ۱۹۶۷ م، ج ۱، ص ۱۷۶). طبری درباره‌ی پایان کار خسرو پرویز نیز می‌گوید که او ستم کرد. خسرو ابتدا که در مدائن تاج‌گذاری کرد و به تخت نشست؛ چون مشروعیت و فرّه شاهی با او بود، گفت که روش او نیکی و خیراست «فتتوج بتاج الملك، وجلس على سريره، وقال: إن من ملتنا إيثار البر، ومن رأينا العمل بالخير» و پدرش را دادگر خواند «وإن هرمز أبانا كان لکم قاضيا عادلا». پس مشروعیت و فرّه‌مندی او مستلزم اطاعت مردم بود «فعلیکم بلزوم السمع والطاعة». حتی خسرو وقتی نزد پدرش رفت، اظهار بی‌گناهی کرد «عمرک الله أيها الملك! إنک تعلم أنى برىء مما أتى إليك المنافقون» و هرمز بی‌گناهی او را تصدیق کرد و پرویز فروتنانه گفت که تسلیم پدرش است «فأنا خلیفتک وطوع یدک». پس پرویز در آغاز پادشاهی‌اش درستکار و فرهمند است و مردم او را به دلیل داشتن فرّه شاهی به پادشاهی پذیرفتند «تملیک الناس إیاه» و برای او دعا کردند «والناس یدعون له» (طبری، ۱۹۶۷ م، ج ۲، ص ۱۷۷). اما بهرام چوبین، خسرو را روسپی‌زاده خطاب می‌کند تا مشروعیت او را زیر سوال برد «یا بن الزانیة المری فی خیام الأکراد!»، وقتی پرویز پاسخ داد که «منوچهر» نیای من است (طبری، ۱۹۶۷ م، ج ۲، ص ۱۷۸)، هدفش تاکید بر انتقال فرّه شاهی از پیشدادیان به ساسانیان و خود اوست. وقتی بهرام چوبین در مدائن بر تخت نشست و تاج‌گذاری کرد، چون فرّه شاهی نداشت، مردم از او رویگردان بودند «کان کلهم منصرفا عنه، إلا أن بهرام جلس على سریر الملك وتتوج وانقاد له الناس خوفا» (طبری، ۱۹۶۷ م، ج ۲، ص ۱۷۹). درباره‌ی دور شدن فرّه از خسرو پرویز در پایان پادشاهی‌اش و رابطه آن با گناهان و بدی‌های وی، طبری سخن گوید. هرقل امپراتور روم بعد از دیدن غارت، کشتار، ویرانی و بی‌حرمتی سپاه خسرو پرویز، نزد خدا ناله کرد. پس خوابی را چند مرتبه دید که مردی درشت اندام با جامه‌ی نیکو در بالا نشسته و شخصی آمد و آن مرد را از جابگاهش انداخت و به هرقل گفت او را به دست تو دادم «بکی إلى الله وتضرع إليه وسأله أن ینقذه وأهل مملکته من جنود فارس، فرأى فی منامه رجلا ضخم الجثة رفیع المجلس، علیه بزة، قائما فی ناحیه عنه، فدخل علیهما داخل، فألقى ذلك الرجل عن مجلسه، وقال لهرقل: إنی قد أسلمته فی یدک» و همچنین طبری گوید که آیات ۱ تا ۶ سوره‌ی روم درباره‌ی وعده‌ی الهی پیروزی روم بر ایران مربوط به همین زمان است (طبری، ۱۹۶۷ م، ج ۲، ص ۱۸۲ و ۱۸۴). زیرا خسرو پرویز از فراوانی مال، ولایت‌ها و موفقیت در امور، سرکشی کرد و مغرور و حریص شد، به اموال مردم حسادت ورزید «وکان کسری قد طغى لکثرة ما

قد جمع من الأموال وأنواع الجوهر والأمتعة والكراع وافتتح من بلاد العدو، وساعده من الأمور، ورزق من مؤناته، وبطر، وشره شرها فاسدا، وحسد الناس على ما في أيديهم من الأموال» و اخذ خراج را به فرخزاد پسر سمی سپرد که مردم را آزار و ستم نمود «فرخزاد بن سمی، فسام الناس سوء العذاب، وظلمهم واعتدى عليهم، وغصبهم أموالهم في غير حله، بسبب بقايا الخراج، واستفسدهم بذلك، وضيق عليهم المعاش». خسرو مردم را خوار شمرد و سرکشی و جسارت وی نسبت به خدا به آنجا رسید که به زادان فروخ سالار نگهبانان امر کرد تا سی و شش هزار زندانی را بکشد «وإن کسری احتقر الناس، واستخف بما لا يستخف به الملك الرشيد الحازم، وبلغ من عتوه وجراته على الله أنه أمر رجلا كان على حرس بابيه الخاص - يقال له: زادان فروخ- أن يقتل كل مقيد في سجن من سجنه، فأحصوا، فبلغوا ستة وثلاثين ألفا» (طبری، ۱۹۶۷ م، ج ۲، ص ۲۱۵ و ۲۱۶). وقتی خسرو پرویز زندانی شد، شیرویه در پیامی به پدرش گفت که این اراده‌ی خدا بود که کیفر کردار بدش به او بازگردد «ولکن الله قضاها عليك جزاء منه لك بسبب أعمالك»، سپس گناهان و ستم‌های گوناگون وی را بر می‌شمرد، و او را دعوت می‌کند به توبه، و طلب بخشش از خدا «فتب إلى الله من قريب، وأنب إليه حتى نأمر فيك بأمرنا». طبری اینجا در کلام خسرو در زندان اصطلاح «مجد الملوک» را روایت کند، که اشاره به سقوط فرّه شاهی دارد «أن مجد الملوک قد صار عند السوق، وأنا قد سلبتنا الملك، وأنه لا يلبث في أيدي عقبتنا أن يصير إلى من ليس من أهل المملكة» (طبری، ۱۹۶۷ م، ج ۲، ص ۲۱۹-۲۲۱). خسرو پرویز در پاسخ به شیرویه وقتی می‌خواهد از مشروعیت خود دفاع نماید بیان می‌کند که در مقابل خداوند و مردم گناهی نکرده است «مع أنه قد بلغ بحمد الله ونعمته من إصلاحنا أنفسنا ونيتنا فيما بيننا وبين الله وبيننا وبين أهل ملتنا وديننا، وبيننا وبينك وبين معشر أبنائنا ما ليس لنا في شيء من ذلك تقصير» و حتی مدد الهی را پشتیبان خود می‌داند «صفا لنا الملك، واستحکم لنا أمره، ودفعنا بعون الله عن رعيتنا البلاء والأفات». او درستکاری و دادگری خود را همانند می‌کند به، شاهان فرّه‌مند پیشدادی و کیانی «جیومرت إلى أن ملک بشتاسب، كانوا يدبرون ملكهم بالمعدلة، ولم يزالوا من لدن بشتاسب إلى أن ملکنا يدبرونه بمعدلة، معها ورع الدين» (طبری، ۱۹۶۷ م، ج ۲، ص ۲۲۲-۲۲۴)، آنطور که حتی یاری خدا برای راندن دشمنان با او بود «بعد عون الله». از گناهان دیگر خسرو، کشتن مردانشاه فاذوسبان نیمروز بود (طبری، ۱۹۶۷ م، ج ۲، ص ۲۲۷ و ۲۲۸).

۱۳. خرد

خرد، «فرّه» آدمی را از تهاجم «آز» دیو شهوت و حرص نگاه می‌دارد (زهر، ۱۳۸۸، ص ۲۲۲). اهورا مزدا به زرتشت می‌گوید: «من فرّه ایرانی را آفریدم که از ستور برخوردار، خوب رمه، توانگر و فرّه مند است، خرد نیک آفریده و دارایی خوب فراهم آمده بخشد؛ آز را در هم شکنند و دشمن رابکوبد». اشه همه‌ی خرد و فرّه را ارزانی می‌دارد (استاد یشت، ص ۴۸۱). فرّه کیانی (آبان یشت، ص ۴۸۷) و فرّه نیرومند مزدا آفریده ناگرفتنی با زبان خرد ستایش می‌شود (زامیاد یشت، ص ۴۹۴ و ۴۹۷). همچنین فرّه مزدا آفریده با فرزندان نیک باهوش و فرزندان توانای دانا ارتباط دارد (زامیاد یشت، ص ۴۹۹). ثریت نخستین پزشک، خردمند و فرّه مند بود (وندیداد، ص ۸۷۵). بندهش بیان کند که آسرونان فرّه ناگرفتنی دارند؛ زیرا همواره دانایی با ایشان است (ص ۱۰۹). در مینوی خرد، وجود فرّه که هم معنای با بخت است، منجر به خردمندی و دانایی می‌گردد (ص ۶۸) و در دینکرد ششم از خرد و هنر در کنار فرّه، دین و خیم در مقام بهترین چیزها برای مردمان یاد شده است (میرفخرایی، ۱۳۹۲، ص ۱۱۵ و ۱۷۵). فردوسی نیز از رابطه‌ی فرّه و خرد سخن گوید:

بر او تیره شد فرّه ایزدی به کژی گرایید و نابخردی
 ز بالای او فرّه ایزدی پدید آمد و رایت بخردی
 ز تو دور شد فرّه و بخردی بیایی تو بادافره ایزدی

طبری درباره آغاز پادشاهی خسرو پرویز گوید که او از همه پادشاهان پارسی در تدبیر و دور اندیشی برتر بود «کان من أشد ملوکهم بطشاً، وأنفذهم رأياً، وأبعدهم غوراً» (طبری، ۱۹۶۷، ج ۲، ص ۱۷۶)؛ اما در پایان پادشاهی که مرتکب گناهانی شد و فرّه از او رویگردان شد، برخلاف یک پادشاه خردمند، دانا و زیرک «الملک الرشید الحازم» مردم را تحقیر و بزرگان را زبون نمود، فرخان زاد پسر سمی را بر آنها مسلط کرد و فرمان داد که همه زندانیان را بکشند و دیگر آن که مصمم بود همه فراریان از جنگ هرقل و رومیان را بکشد «أحد ذلک احتقاره إیاهم، وتصغیره عظماءهم. والثانی تسلیط العلج فرخان زاد بن سمی علیهم، والثالث أمره بقتل من کان فی السجن، والرابع إجماعه علی قتل الفل الذین انصرفوا إلیه من قبل هرقل والروم» (طبری، ۱۹۶۷، ج ۲، ص ۲۱۶). وقتی در زندان به فرزندش شیرویه پاسخ می‌دهد، ابتدا به افول و پایان فرّه شاهی اشاره می‌کند؛ جایی که نماد فرّه میوه به، از دیگر نمادهای فرّه، یعنی تخت و فرش خسرو افتاد و به خاک غلطید، خسرو افتادن به را از بالای تخت به پایین خاک را نشان سقوط فرّه

شاهی می‌داند، تا حدی که فرّه از خاندان او و مخصوصاً شیرویه هم دور می‌گردد «آن مجد الملوک قد صار عند السوق، وأنا قد سلبنا الملك، وأنه لا يلبث في أيدي عقبننا أن يصير إلى من ليس من أهل المملكة» (طبری، ۱۹۶۷ م، ج ۲، ص ۲۲۱)، خسرو بر جدایی فرّه شاهی از شیرویه با بیان کوتاهی عمر و مخصوصاً «کم خردی» وی تاکید می‌کند با عبارات «أیها القصیر العمر القلیل العلم»، «أیها العازب العقل، العدم العلم»، «بجهالتک وعزوب عقلک، وسوء صنعک» و «اعلم أیها الجاهل» (طبری، ۱۹۶۷ م، ج ۲، ص ۲۲۲ و ۲۲۵). خسرو در زندان از خود دفاع می‌کند که «تدبیر الملك» و خرد شاهی او همانند تدبیر پادشاهان ایران باستان بود «جیومرت إلى أن ملک بشتاسب، کانوا یدبرون ملکهم بالمعدلة، ولم یزالوا من لدن بشتاسب إلى أن ملکنا یدبرونه بمعدلة، معها ورع الدین» و به شیرویه گوید که خرد و دانش و ادب ندارد «فسل إن كنت عدیم عقل و علم وأدب» (طبری، ۱۹۶۷ م، ج ۲، ص ۲۲۳ و ۲۲۴) و شیرویه را بی‌خرد و نادان خطاب می‌کند «فی کل کلام یتکلم بجهل» و بر جهل او تاکید می‌کند «اعلم أیها الجاهل» (طبری، ۱۹۶۷ م، ج ۲، ص ۲۲۵).

۱۴. میوه به

طبق دیدگاه شائل شاکد در میان پیشکش‌هایی که در روز مهرگان، توسط موبد موبدان به شاه ساسانی تقدیم می‌شد، «میوه به» نیز بوده است. روحانیان زرتشتی بر پیشکش‌ها دعا و زمزمه می‌خواندند. ارتباط نمادین میان به و پادشاهی در داستان مشهور زندانی شدن خسرو پرویز توسط پسرش شیرویه آشکار می‌گردد (Shaked, PP. 82-85). طبری نقل می‌کند که وقتی شیرویه پدرش را زندانی کرد، فرستاده‌ی شیرویه پیام او را سوی خسرو پرویز برد. خسرو بر سه روکش دیبای خسروانی زربفت نشسته که بر فرش ابریشم بود و بر سه بالش زربفت تکیه داده بود و یک «به زرد»^۳ و کاملاً گرد به دست داشت و چون فرستاده را دید چهار زانو نشست و به را بر بالش نهاد «وکان بیده سفرجله صفراء شديدة الاستدارة فلما عاین اسفاد جشنس، تربع جالساً ووضع السفرجله التي کانت بیده علی تکأته»؛ اما به از روی آن روان شد و از روکش‌ها به فرش و از فرش هم به خاک افتاد. فرستاده آن را برداشت و با آستینش پاک نمود؛ ولی خسرو اشاره کرد و گفت که به را دور کند «فتدحرجت من أعلى الوسائد الثلاث لشدّة استدارتها واملسأس الوسادة التي کانت علیها، بامتلاء حشوها إلى أعلى تلك الأنماط الثلاثة، ومن النمط إلى البساط، ولم تلبث علی البساط أن تدحرجت

³. gelbe Quitte (noldke, p. 367)

إلى الأرض، ووقعت بعيدا متلطحه بتراب، فتناولها اسفاذ جشنس فمسحها بكمه، وذهب ليضعها بين يدي كسرى، فأشار إليه أن ينحيتها عنه، وقال له: اعزبها عني، فوضعها اسفاذ جشنس عند طرف البساط إلى الأرض». خسرو اندکی اندیشه نمود و سپس در تمثيل کار سخن آورد که سرنوشت وقتی رو به ادبار دارد با تدبير، مقبل نگردد و وقتی رو به اقبال دارد با تدبير، مدبر نگردد «فنكس كسرى، ثم قال متمثلا: الأمر إذا أدبر فأتت الحيلة في الإقبال به، وإذا أقبل أعيت الحيلة في الإدبار به، وهذان الأمران متداولان على ذهاب الحيل فيهما».

سپس گفت که افتادن و خاک آلود شدن به از پیام فرستاده و سرانجام کار خبر می‌دهد؛ زیرا به که نشان خیر است از بالا به زیر افتاد و بر فرش نماند و به زمین افتاد و دور شد و به خاک بیالود و این از روی فال دلیل است که شوکت شاهان به دست عوام افتاد و پادشاهی از تبار خسرو برود و به کسی رسد که از مردم پارس نباشد «إنه قد كان من تدحرج هذه السفرجلة وسقوطها حيث سقطت، وتلطخها بالتراب وهو عندنا كالإخبار لنا بما حملت من الرسالة، وما أنتم عاملون به وعاقبته، فإن السفرجلة التي تأويلها الخير، سقطت من علو إلى سفلى، ثم لم تلبث على مفرشنا أن سقطت إلى الأرض، ووقعت بعيدا متلطحه بتراب، وذلك منها دليل في حال الطيرة: أن مجد الملوك قد صار عند السوق، وأنا قد سلبنا الملك، وأنه لا يلبث في أيدي عقبننا أن يصير إلى من ليس من أهل المملكة» (طبری، ۱۹۶۷، ج ۲، ص ۲۲۰ و ۲۲۱). طبری اینجا برای اشاره به مفهوم «فرّه شاهی» از اصطلاح «مجد الملوك» استفاده می‌کند. شائول شاکد معتقد است که حتی فرّه‌مندی میوه به از دربار ساسانی، به دربار خلافت اسلامی منتقل شد و طبری روایت می‌کند که در سال ۱۰۴ هـ.ق وقتی عمر بن هبیره، مسلم بن سعید را والی خراسان کرد بهی در دست داشت (طبری، ۱۹۶۷، ج ۷، ص ۱۸). بلاذری نیز روایت کند که جعفر بن ابی طالب چهار «میوه به» به پیامبر داد و او سه تا را به معاویه داد و گفت در بهشت با آنها به دیدارم بیا «أَهْدِي جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرْبَعَ سَفَرَجَلَاتٍ فَأَعْطَى مُعَاوِيَةَ مِنْهُنَّ ثَلَاثًا وَقَالَ: أَلْقِنِي بِهِنَّ فِي الْجَنَّةِ» (بلاذری، ۱۹۹۶، ج ۵، ص ۱۲۷).

۱۵. بخت، شوم و پیشگویی

معنای لغوی «فرّه» با «بخت» (زمر، ۱۳۸۸، ص ۲۲۰) و «نیکبختی» به هم نزدیک هستند (هینلز، ۱۳۶۸، ص ۴۲). در ادبیات اوستائی و پهلوی، «اقبال» و «فرّه» به هم وابسته هستند (بهار، ۱۳۹۱، ص ۱۵۶). به گفته‌ی هارولد بیلی (p. 2,3,75) «فرّه» به تدریج مفهوم «بخت

نیک»^۴ و «سعادت» را به خود گرفته است (مجتبایی، ۱۳۹۹، ص ۱۰۳). به مرور «فرّه» دارای مفهوم «پیروزی» و «بخت» و به ویژه «بخت شاهی» گردید (فرای، ص ۲۴). از نوشته‌های پهلوی بر می‌آید که فرّه در دوره‌ی ساسانی با بخت معنایی برابر یافته است (بهار، ۱۳۹۱، ص ۱۵۶). به نظر می‌رسد که کارسازی بخت در زمان بزرگمهر کاملاً امری شناخته شده، و مؤثر بوده است، زیرا در متن «یادگار بزرگمهر» از او می‌پرسند: «آن چیز که به مردمان رسد، به بخت است یا به کنش؟»، می‌گوید: «بخت و کنش هر دو همانند تن و جان هستند»، آن‌گاه «درویش بدبخت دروند» را نیازمندترین کس و «دین‌آگاه دروند» را بدبخت‌ترین آدمیان می‌شمارد (متون پهلوی، ص ۱۳۱ و ۱۳۲). در متن پهلوی «واژه‌ای چند از آذربادمارسپندان» نیز گفته می‌شود که به هیچ کس افسوس مکنید (مسخره مکنید)، چه مرد افسوسگر، افسوس بر شود، بی فرّه (بدبخت) و نفرین شده گردد (متون پهلوی، ص ۱۸۲). دانا از مینوی خرد پرسید که کدام توانگر را فرخ و کدام را بدفرّه (بخت برگشته) باید دانست؟ او پاسخ داد کسی که توانگریش را از کوشش درست فراهم کرده، فرخ و آن که از نادرستی فراهم کرده است، بدفرّه (بخت برگشته) باید شمرد (ص ۶۷). «فرّه» و «بخت» توسط منجمان قابل پیشگویی بود. در کارنامه اردشیر بابکان نقل می‌شود که «اردوان» از دانایان و اخترشماران درباره‌ی اوضاع هفتان (هفت ستاره) و دوازده دهان (دوازده برج) و روش ستارگان پرسید. بزرگ آنان گفت که نیازکان (ستارگان دنباله دار) افتاده و ستاره‌ی هرمزد (مشرقی) باز به بالاترین (اوج) خود رسیده و از بهرام (مریخ) و ناهید به جانب هفت اورنگ و شیر اختر اقتران دارند و به هرمزد یاری دهند و چنین نماید که پادشاهی نو پیدا شود و سر کدخدا را بکشد و کیهان را دوباره به تک خدایی آورد. سردار دیگر فالگیران نیز گفت چنین پیداست که هرمزد بنده که از امروز تا سه روز از خداوندش بگریزد به بزرگی و پادشاهی رسد. کنیزکی آن سخنان را نزد اردشیر باز گفت، او نیز اندیشه‌ی گریختن نهاد. اردوان برای یافتن او، بزرگ اخترشماران را خواست، وی زمان انداخت و گفت اگر تا سه روز او را نگیرند، دیگر گرفته نمی‌شود. در طی همین سه روز بود که «برّه» نماد «فرّه» کیانی به اردشیر رسید (ص ۱۸۰-۱۸۵).

رابطه ستارگان با «فرّه» چنین است که در یسنه‌ها (ص ۱۰۹، ص ۱۱۶، ص ۱۲۹، ص ۱۶۶، ص ۱۹۳)، تیریش (ص ۳۳۰)، اشتادیش (ص ۴۸۲)، پنج نیایش (ص ۵۹۱) و سی روزه‌ی بزرگ (ص ۶۳۴)

^۴ good fortune

ستاره «تشر» فرّه مند ستایش می‌شود. او با آب فرّه‌مند ارتباط دارد؛ زیرا تخمه‌ی آب در اوست و شتابان به سوی دریای «فراخ کرت» می‌تازد (تیریش، ص. ۳۳۱). در مینوی خرد درباره‌ی تاثیر ستارگان بر افزایش آب، گیاه، زمین، دام، مردمانو دور کردن دیو، پری، دروج و جادو آمده است که نخست ستاره‌ی «تیشتر» مهتر، بهتر، ارجمندتر و فرّه‌مندتر دانسته شده است و همه‌ی بهره‌مندی و رفاه جهان از راه تیشتر است (ص. ۶۵-۶۶). در بندهش گفته می‌شود که وقتی ستارگان ناآمیخته دهمین نبرد را با اهریمن کردند، فرّه‌ی بهدین مزدیسنان پیرامون آسمان را بدان پایه نگهداشت. آن ستارگان با (ابخران) به نبرد ایستادند تا فرجام (دادگی، ۱۳۹۵، ص. ۶۷). در ماه یشت (ص. ۳۲۶) و بندهش (ص. ۱۱۰) آمده که ماه نیز دارای «فرّه» است. در دوره ساسانی منجمان با بررسی اوضاع ستارگان وجود بخت و فرّه را پیش‌بینی می‌کردند. منجمان به خسرو پرویز گفته بودند که یکی از پسران تو پسری بیاورد (یزدگرد) که ویرانی ایوان و انقراض پادشاهی به دست وی باشد و نشان وی آن است که نقصی در پیکر دارد و خسرو درباره او گفت که همان شومی است که درباره او به من خبر داده‌اند «إن هذا المشئوم، الذی أخبرت عنه» (طبری، ۱۹۶۷، ج ۲، ص. ۲۱۷ و ۲۱۸). اینجا منجمان تباهی فرّه شاهی را در دوره یزدگرد پیش‌بینی کردند. در باب نزدیکی معنایی «فرّه» و «بخت» طبری گوید که هیچ پادشاهی در یاری بخت مانند خسرو پرویز نبود، به همین دلیل او را پرویز گفتند که به معنای پیروز است «مساعدۀ القدر و مساعفۀ الدهر إياه مالم یتھیا ملک اکثر منه، ولذلک سمی أبرویز، وتفسیره بالعربیة: المظفر» (طبری، ۱۹۶۷، ج ۲، ص. ۱۷۶). در روایت طبری از سقوط میوه «به» نماد فرّه شاهی از تخت خسرو به خاک، بین فرّه، بخت و اقبال پیوند برقرار می‌شود «لأمر إذا أدبر فانت الحیلة فی الإقبال به، وإذا أقبلت الحیلة فی الإدبار به» و سقوط و خاک آلود شدن میوه به را که نشان خیر است «فإن السفرجله التي تأویلها الخیر»، به فال بد سقوط «فرّه شاهی» پیوند می‌دهد «وذلك منها دلیل فی حال الطیرة: أن مجد الملوك قد صار عند السوق» (طبری، ۱۹۶۷، ج ۲، ص. ۲۲۱). به شیرویه که بعد از قتل پدر و برادرانش به بیماری مبتلا شد و از دنیا خوشی ندید، «مشئوم» گفته می‌شود «وكان مشئوما علی آل ساسان»؛ واژه مشئوم به بی‌فره‌ی ارتباط دارد؛ زیرا پوران و آرمیدخت وقتی او را سرزنش کردند، پادشاهی او را نافرجام خواندند «حملک الحرص علی ملک لا یتم»، به خاطر ارتکاب گناهان بزرگ «وارتکت المحارم!». سپس او تاج نشان فرّه شاهی را از سر انداخت «ورمی بالتاج عن رأسه» و دچار غم شدیدی گشت، و از نشانه‌های دیگر شومی و بی‌فره‌ی او شیوع طاعون بود «وإن الطاعون فشا فی آیامه» (طبری، ۱۹۶۷، ج ۲، ص. ۲۲۹). نولدکه

نشانه‌های رفتن فرّه و شکستن شاهی خسرو پرویز در متن عربی تاریخ طبری، را با لغت آلمانی بدبختی و بدشانسی^۵ ترجمه کرده است (P. 307). فردوسی نیز درباره نزدیکی معنای فرّه و بخت گوید:

چو یزدان ترا فرهی داد و بخت همی لشکر و گنج با تاج و تخت

نتیجه گیری

فرّه ایزدی مفهوم بسیار مهمی در پادشاهی ایران باستان بوده است. مشروعیت شاه در میان مردم ناشی از داشتن فرّه شاهی بوده است. محمد بن جریر طبری مورخ و مفسر بزرگ و متقدمی است که هر دو اثر تاریخی و تفسیری وی مرجع سایرین بوده است. طبری در بخش ایران باستان خود درباره مفهوم «فرّه» سخن گفته است؛ زیرا در منابع مورد استفاده وی شامل خدای نام‌های ساسانی و تاریخ عربی و غیر ایرانی ابن الکلبی این مفهوم روایت شده است. اما تاکنون هیچ یک از محققان ایرانی و غیر ایرانی به این مسأله نپرداخته‌اند. طبری در بازگو کردن پادشاهی خسرو پرویز به کمک منابع ایرانی و غیر ایرانی خود، به نمادها و نمودهای گوناگون فرّه شاهی اشاره کرده است. این نمادها و نمودها در حیواناتی چون فیل، شاهین، میوه به، اشیائی چون: دستمال، پرده شاهی، درفش شاهی، عصا و زینت شاهی، در عناصر طبیعت چون کوه، آب و باد، بناهای بزرگ و باشکوه ایوان مدائن و بند دجله، و ویژگی‌ها و خصلت‌های فردی چون خرد، راستی و شجاعت و نمود آخر، مفهوم بخت و فرّه است. اهمیت بررسی و درک آشنایی طبری با مفهوم «فرّه» در ایران باستان این است که او به احتمال بسیار قوی تحت تاثیر آن، مخصوصاً در تفسیر قرآن خود مفهوم «فرّه شاهی» را با مفاهیم اسلامی همچون «خليفة الله في الأرض» دانستن خلفای عباسی، معادل سازی و شبیه‌سازی نموده است و این گونه مشروعیت الهی و سیاسی به آنها بخشیده است.

منابع فارسی

ارداویراف نامه، فیلیپ ژینیو (۱۳۸۲ش). ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، انتشارات معین، انجمن ایران شناسی فرانسه در ایران.

اوستا، تحقیق جلیل دوستخواه (۱۳۸۷ش). انتشارات مروارید.

اومستد، آلبرت (۱۳۷۸ش). تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه دکتر محمد مقدم، موسسه انتشارات امیرکبیر.

⁵. unglück

- بریان، پی (۱۳۷۸ش). تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ترجمه مهدی سمسار، انتشارات زریاب.
- بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۵۳ش). تاریخ بلعمی، تصحیح محمد تقی بهار (ملک الشعراء)، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، زوار.
- بهار، مهرداد (۱۳۹۱ش). پژوهشی در اساطیر ایران، نشر آگه.
- بیانی، ملکه ملک زاده (۱۳۹۴ش). تاریخ سکه، دانشگاه تهران.
- تفضلی، احمد (۱۳۵۴ش). تعلیقات مینوی خرد، ص ۸۵-۱۴۵، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ثعالبی، ابومنصور (۱۳۶۸ش). غرر الاخبار الملوک الفرس و سیرهم، ترجمه محمد فضائی، نشر نقره.
- دادگی، فرنخ (۱۳۹۵ش). بندهش، گزارش مهرداد بهار، تهران، توس.
- خواندامیر، غیاث الدین حسینی، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، مقدمه استاد جلال الدین همایی، تهران، انتشارات خیام.
- زهر، آر سی (۱۳۸۸ش). طلوع و غروب زردشتی گری، ترجمه تیمور قادری، انتشارات مهتاب.
- سودآور، ابوالعلاء (۲۰۰۵م). قره ایزدی در آئین پادشاهی ایران باستان، هوستون، نشر میرک.
- شاکد، شائول (۱۳۸۴ش). از ایران زردشتی تا اسلام، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ققنوس.
- شاورانی، مسعود (۱۴۰۱). «تفسیر واژه «خلیفه» در تفاسیر قرآنی قرن دوم تا ششم هجری»، مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی، دوره ۱۸، شماره ۵۸.
- شاورانی، مسعود (۱۳۹۸). «هروری بر آموزه خلیفه الله در اسلام»، پژوهشنامه ادیان، شماره ۲۵.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵ش). تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر.
- فرای، ریچارد (۱۳۷۵ش). عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، سروش.
- فردوسی، ابوالقاسم (۷۱-۱۹۶۰). شاهنامه، زیر نگر یوگنی ا. برتلس، عبدالحسین نوشین و... مسکو: اکادمی علوم اتحاد شوروی.
- قزوینی، شرف الدین (۱۳۸۳ش). المعجم فی آثار ملوک العجم، به کوشش احمد فتوحی نسب، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کارنامه اردشیر بابکان (۱۳۶۹ش). به اهتمام محمد جواد مشکور، دنیای کتاب.
- کریستین سن، آرتور (۱۳۸۵ش). ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشیدیاسمی، صدای معاصر.
- کریستین سن، آرتور (۱۳۵۵ش). کیانیان، ترجمه ذبیح الله صفا، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

کریستین سن، آرتور (۱۳۴۵ش). *مزد/پرستی در ایران قدیم*، ترجمه ذبیح الله صفا، انتشارات دانشگاه تهران.

کومن، فرانتس (۱۳۸۰ش). *آیین پر رمز و راز میتراپی*، اسرار، ترجمه هاشم رضی، نشر بهجت. گزنفون (۱۳۸۳ش). *کورووش نامه*، ترجمه رضا مشایخ، تهران، انتشارات علمی فرهنگی. لوکوک، پی (۱۳۸۲ش). *کتیبه های هخامنشی*، ترجمه نازیلا خلخالی، زیر نظر ژاله آموزگار، نشر فرزانه.

متون پهلوی (۱۳۷۱ش). به کوشش جاماسب آسانا، ترجمه سعید عریان، تهران، کتابخانه ملی. محتبایی، فتح الله (۱۳۹۹ش). *شهر زیبای افلاطون و شهر یاری آرمانی در ایران باستان*، به کوشش محمدرضا عدلی، هرمس.

میرفخرایی، مهشید (۱۳۹۲ش). *بررسی دینکرد ششم*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مینوی خرد (۱۳۵۴ش). *ترجمه احمد تفضلی*، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. مجمل التواریخ و القصص، به تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران، کلاله خاور. نولدکه، تئودور (۱۳۸۸ش). *تاریخ ایرانیان و عرب ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

نیبرگ، ساموئل (۱۳۸۳ش). *دین های ایران باستان*، ترجمه سیف الدین نجم آبادی، دانشگاه باهنر کرمان.

ویسهوفر، یوزف (۱۳۷۸ش). *ایران باستان*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ققنوس. هینلز، جان (۱۳۶۸ش). *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه ی ژاله ی آموزگار و احمد تفضلی، نشر چشمه.

منابع عربی

طبری، محمد بن جریر (۱۹۶۷م). *تاریخ الرسل و الملوک*، مصر، دار المعارف. خوارزمی، ابو عبدالله. *مفاتیح العلوم*، التحقيق إبراهيم الأبياری، دار الكتاب العربی. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۹۶م). *جمل من أنساب الأشراف*، التحقيق: سهیل زکار و ریاض الزرکلی، بیروت، دار الفکر.

ثعالبی، ابومنصور، *غرر الاخبار الملوک الفرس و سیرهم*، پاریس، زوتنبرگ

References

- Briant, Pierre,(2015). *Darius in the Shadow of Alexander*, translated by Jane Marei Todd, Harvard University Press, London.
<https://www.worldhistory.org/image/3142/coin-of-bagadates/>
<https://en.wikipedia.org/wiki/Baydad>
- Shaked, Shaul,(1995). *From Zoroastrian Iran to Islam*, Studies in Religious History and Intercultural Contacts, Variorum.
- TheophylactSimocatta.(1997). *The History of TheophylactSimocatta*, An English Translation with Introduction and Notes, Michael and Mary Whitby, Oxford University Press.
- Wiesehöfer,Josef.(2001). *Ancient Persia*, published by I.B.Tauris& Co Ltd, London and New York.
- Nöldeke, Theodor.(1879). *Geschichte der Perser und Araberzur Zeit der Sasaniden*. Aus der arabischenChronik des Tabari übersetzt, Leyden, Brill.
- Shavarani, Masoud.(2019).*Überprüfung der Lehre des GottesKalifen in Anbetracht des Umweltschutzes*, Spektrum Iran,32. Jg, Nr. 2.
- Shavarani, Masoud.(2024).*The Relationship between Two Specific Views in Islamic Theology and Environmental Destruction*, International Journal of Social Science and Humanity, Vol. 14, No. 4.
<https://doi: 10.18178/ijssh.2024.14.4.1212>